

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ • وبني شعير •

المحمد لله علي ما والاناو النعم . ورضا الابتداء الى تميز اللغات التي هيما نزل الانسان من  
النعم . والصلاة على رسول محمد ذي الفضل والكره . وعلى آله واصحابه العظام

اول العلم والحكم • وبعد • فيقول العبد الضعيف المذنب الخائف •

المتحاج الى ربه اللطيف • يعقوب بن سيد علي • عفا عنهما الملك العلي

لماريت كلستان الشيخ محبوب علي ابيات فارسيه . و اشعار عربيه . و نفايس

اشارة غريبه • ولطائف عطاء عجيبه • بحيث يحتاج كل منها الى حل الف

و معانیہ • و تبیین اصولہ و مبانیہ • اردت ان اشرحہ شرحاً یختوی مثناً •

وَأَيْتُنْ مَا فِيهِ مِنَ النِّظْمِ وَالنَّشْطِ وَأَوْبُنَا • وَأَخْضَرُ مَا شَرَحَهُ بِقَدْرِ الْأَمْكَ

وَابْتَدَأَ بِتَبْرِ الْبَسْمِ اخذَ طَلَابِ الزَّمَانِ • ابْتِغَاءَ لِرِضَائِهِ الْكَرِيمِ • وَطَلَبًا

لفضله العظيم • والمأمول من الأدكباء المتخذين على الأنصاف • المتخذين عن البغى

والاعشاف • اذا غمر واعلى شئ زلت فيه القدم • او طغى به الفلم • ان يسخو

ان لكل جواد كنوة • وكل صار كنوة • علم اني مفاتيح ليست من فهران هذا الميدان

ومعترف بوفور تصور النظر وعدم الايقان . والله ولي التوفيق . وسيدنا

التحقق • منت خدایا ای امتنان واعتماد النعمه برای خدای عزوجل که ط

موجب فرست و سبک اندرش میزد گفت یعنی اندر شکر خدای تعالی زیای گفت تا

است فالبا زايده لنحو من اللفظ قال الاستاذ سلمه القاعد في استعمال الحروف

مصاحب مسکین ناقص منها بعضی الاعراض و قایم در حق داشتن که در نفس خویش  
 این قدر وقت و قدرش شناسم که در خدمت مروان یا رباط باشم نه بار بالیا الموحدة یعنی محل  
 و اربابه النقلة خاطر شعر **ان لم اکن راكب المواشي** ای را کمالکب و مصاحبانم  
 لکن ای انا که حال کوبی حامل العواشي جمع غاشیه و ملوما یسیره السرج و المفضی  
 اند ان لم اصح لصحبکم اصح لخدمتکم یکی از میان گفتن این سخن که شنیدی و گفت  
 حکایتی که از شیخ و عمل القیچ از فیصل دله و کشا بدمدار که درین روز که در وی بصورت  
 درویشان در آمد و خود را در سلاکت صحبت ما منظم کرد و فی الصحاح التکلم الکبر الحیط  
**بیست** چه اند مردم اراده مردمان و اما افروغی و نور کذا قبل که در جامه کیست  
 و یستند و اند که در جامه چیست ظاهر از المراد انجامه منها المکتوب و یوید نافی  
 بعضی التبع نامه بدل خامه و لکن اللغات التي عندنا لا تساعد هذا المعنى فی الصحاح الفارسی  
 خامه علی اربعة معان یعنی البیث و یعنی الشعر الفیخ اعنی القسطا و یعنی صراحی  
 و یعنی شعر الکسر و فی بحر الغریب و یعنی الرعل الجمیع و لا یبعد ان یراد منها المعنی الرابع از  
 کجاست سلامت حال درویشانست فذکبت فی کثیر من النسخ و رویشانست بهمزه و کسر  
 یعنی ما فی الصحاح الفارسی من ان لفظ است رابطة فی صید البیوت اذا الضل بکلمة مفحور  
 لا یرجع ابانثا لم یأخطا و اما لفظا فیموز حذفها و ابانثا کقولهم کرده است و اذا  
 الضل باکن الاخر یجب حذفها لفظا و خطا مخونکت و بدست و غیر ما و قد یخفف  
 ثانی لفظا انتهى کان بضم کاف الفارسی قصولش بفتح اللام اصله کما فی فضولی است  
 و فضولی کما یذعن مجاوله عن الحد و التوید و یرد و یرد و یرد و یرد و یرد و یرد و یرد  
 ضاع حال عارفان و گفت بعض حرف است این قدر بر که در وی در خلقت

و یستند و اند که در جامه چیست  
 ظاهر از المراد انجامه منها المکتوب و یوید نافی



